



دکتر علی رواقی

نقدهار ابود آیا...؟

گزیده غزلیات شمس
به کوشش دکتر شفیعی کدکنی

مجموعه سخن پارسی شماره ۶
پنججاه و دو + ۶۳۱ ص تهران ۱۳۵۲
قیمت ۵۰۰ ریال

آشنائی کامل با زبان مولانا داشته باشد - البته اگر می‌خواهد کار خوبی انجام دهد.

به عبارت دیگر دانستن واژگان و شناختن زبان هر شاعر و نویسنده ابزار ابتدائی کار پژوهشگر است و حکم القیائی را برای او دارد و به گمان من بدون دانستن این مقدمات - این القیاء فهم سخن نویسنده دشوار خواهد بود.

بگذریم از این پیش‌گفتار و به اصل مطلب بپردازیم ، موسسه فرانکلین بانشر هشت نه کتاب گزیده در «مجموعه سخن پارسی» کوشیده است متون درجه اول و طراز یک زبان فارسی را به صورتی پسندیده - تا اندازه‌ای که توانائی داشته است - در اختیار علاقمندان متون فارسی بگذارد و خوشبختانه با اقبال زیادی روبرو شده بطوریکه برخی از کتابهایش تجدید چاپ شده است.

گزیده غزلیات شمس ، ششمین کتاب از این مجموعه است که به همت دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، فراهم شده است .

زبان هر قوم و ملتی مجموعه‌ای است از واژگان آن قوم و ملت. و واژگان هر زبان عبارت است از لغت‌ها و ترکیب‌ها و اصطلاح‌ها و کاربردهای آن زبان.

اهل هر زبان و گویش در حوزه زبان خودش - چه گفتاری و چه نوشتاری - می‌خواهد به گونه‌ای سخن بگوید یا بنویسد که برای خواننده اهل آن زبان و زمان مفهوم باشد اگر در این روزگار شعر رودکی و ناصرخسرو و بانثر بیهقی برای ما دشوار می‌نماید بیشتر به خاطر تعبیرهای خاصی است که در گفته‌های آنها می‌بینیم . اغلب این تعبیرها از یادها رفته و در فرهنگ‌ها - به صورت درست یا نادرست ضبط شده یا نشده است .

دیوان شمس را هم باید از این مقوله کتابها دانست که پراست از ترکیببات خاصی که مولانا به کار برده و در متونی که پیش از او نوشته شده کمتر دیده می‌شود از همین روی کار کردن در باره آثار مولانا بسبب ویژگی و واژگانش کار آسانی نیست و محقق متبع در آثار مولانا باید

گزیده غزلیات شمس از متن دیوان شمس مصحح استاد فروزان فر
انتخاب شده و این یکی از وجوه امتیاز کار این گزیده تواند بود .
کتاب با مقدمه‌ای بسی کوتاه آغاز می‌شود مقدمه این کتاب فقط
بیست و دو صفحه است که شش صفحه از آن (ص ۹ تا ۱۵) به گذران
زندگی مولانا اختصاص یافته ، که بوده است و از کجا آمده و چه
کرده ؟ و بالاخره مرگ شخص مولانا . می‌ماند شانزده صفحه دیگر ده
صفحه از این شانزده صفحه (ص ۲۱ تا ۳۱) بحث در باب زبان مولانا (لغات
و اصطلاحات و وزن و قافیه) و حرف‌های در باره این گزیده است . باقی
می‌ماند شش صفحه .

بحقیقت این کتاب مقدمه اصلی و در بایستش شش صفحه است که
با حجم ششصد صفحه‌ای کتاب مناسب نمی‌نماید .

حدود ۴۷۰ غزل در این کتاب فراهم آمده و هر کدام از این
غزلهای انگیزنده بسیار سؤال است که جوابی از برای آن در این کتاب
نیست .

به گمان من گزینش گر ، می‌بایست مقدمه‌ای مفصل‌تر و گسترده‌تر در
باب عرفان و تصوف می‌نوشت تا جوانان و دانشجویان بتوانند از متن
غزلیات سود ببرند .

می‌رسیم به غزلهای و گزینش آن‌ها ، برویهم می‌توان گفت که این
کتاب گزیده خوبی است از غزلهای شمس ، البته خواننده عزیز
این جمله را دلیل آن نخواهد دانست که همه غزلهای ناب مولانا در این
گزیده جمع شده ، خیر ، این طور نیست . و شاید بتوان گفت که درصد
غزلهای خوب مولانا در این کتاب زیاد است و کم نیست البته غزلهایی از
این دست هم در این گزیده وجود دارد که طبع ناسازگاری موافق
نمی‌افتد :

به خدا کو غم عشقت تگریر آ تگریرم
وگر از من طلبی جان نستیزم نستیزم
ز جلال تو خلیلم ، ز دلال تو دلیم
که من از نسل خلیلم که در این آتش بسیرم
بده آن آب زکوزه که نه عشقی است دوروز
چونماز است و چوروزه غم تو واجب و ملزم
بخدا شاخ درختی که ندارد رتی بختی
اگرش آب دهد یم شود او کنده هیزم
بپرای دل سوی بالا به پرو قوت مولا
که در آن صدر معلا چو تویی نیست ملزم
همکان وقت بلاها بستانند خدا را
توشب و روز مهیا چو فلک جازم و حازم

(گزیده شمس غزل ۲۵۹)

با همه اینها گزیده غزلیات شمس از جمله کارهای خوبی است که
شفیعی انجام داده است بنده ضمن خواندن کتاب گزیده به نکته‌های
برخوردم و بهتر دیدم که به عنوان مثنوی نمونه خروار برخی از این نکته‌ها
را یادداشت کنم باشد که خوانندگان و محتمل منتخب رامفید افتند
و اینک آن نکته‌ها :

I: نادرست خوانی و زیر و زبوره‌های نادرست

* غزل ۲۰۹:

زویع اندیشه شدم صدقن و صد پیشه شدم
کارتر اید دلم عاقبت از کار شدم

کلمه «کار» را در آغاز مصراع دوم به صورت اضافه خوانده‌اند و این
قرائت درست نیست باید کلمه را به سکون «را» بخوانیم «کار ترا دید
دلم» و این جمله «کار ترا دید دلم» یادآور این مضمون است از تاریخ
بیہقی : « همه کارها بر تو می‌رود» یا « اکنون همه تویی» یعنی توهمه
کاره هستی و همه کارها در اختیار تست .

مولانا در دیوان کبیر مکرر این تعبیر را به کار برده است از
آن جمله است :

کار تو داری صنما ، قدر تو باری صنما
ما همه پایسته توشیر شکاری صنما (۱)

جایی دیگر گفته است :

دلبری ویی دلی اسرامست
کار کارماست چون او بارماست (۲)

این بیت هم ازوست :

آن که هست اندر راه دل ، کورانی باشد آه دل

کار آن کسی دارد که او غرقابہ آن آه شد (۳)

به این بیت توجه کنید که درست باشد اول سازگار است .

در دو جهان کار تو داری ویی

راست بکو تا بچه کار اندری (۴)

آوردن شاهد ، بیش از این ضروری نمی‌نماید و دیوان مولانا

براست از این نوع کار برد (۵)

ولی باید گفت که این استعمال مخصوص دیوان کبیر نیست و در

شعر شعری دیگر هم آمده است :

انیرالدین گفته است :

پیش از این بود صلیبی و امروز

کار ، کار قدح و زئار است (۶)

جایی دیگر گفته است :

اکنون که کار کار سیر موزر است

و اکنون که دست دست جهان ستمگر است (۷)

انوری گفته است :

صلحیا دین و ملک بی تومیاد

کر جهان کار این و آن دارند (۸)

این بیت سوزنی هم دلیل دیگریست برای درستی گفتار بنده :

نرخ چماغ توشی رسید به دینار

کار تو رفته راست وای خریدار (۹)

* غزل ۳۱۸ :

بی تو باشد حیش و عیش و باغ و راغ و نقل و عقل

هر یکی دنج دماغ و کنده‌ای بر پای من

(۱۳۵۹) را در مصراع اول بهضم آورده‌اند و این نادرست است

«نقل و عقل» درست است و مناسبتش بس واضح و ضرورت ندارد در

باره آن توضیح داده شود .

* غزل ۴۰۶ :

دوش ز درد دل مها سقا به سحر نخفته‌ام

تو ای که تو مگر شمشاد در حق من شیده‌ای

در متن گزیده «مها» به کسر اول آمده است و ظاهراً «مها» به

فتح اول درست است .

II: یاد نکردن از مآخذ و منابع

* غزل ۱۸ :

برده ویران نبود عشر زمین ، کوچ و فلان

مست و خرابم ، مطلب در سختم نقد و خطا

شفیعی نوشته است : «کوچ و فلان» ، کوچ افرادی که به عنوان چریک ، از

طرف امرا برای سلاطین فرستاده می‌شدند . فلان: مالیات ، کوچ

بعدها برپولی اطلاق شده که می‌پرداخته‌اند تا به عنوان چریک فرستاده

نشوند .

این معنی از فرهنگ نوادر لغات و تعبیرات دیوان شمس برداشته

شده است سزاوار بود که مولف از برای رعایت امانت این مطلب معانی

دیگری را که جای‌جای از این فرهنگ برده است تذکر می‌شد تا تقدم فضل و

فضل تقدم رعایت شده باشد و دیگر این که در «فرهنگ دیوان شمس» استاد

فروزان فر نوشته‌اند :

«جناب آقای مینوی به ستاد همین بیت حدس می‌زنند که بعدها

«کوچ» اطلاق می‌شده است برپولی که شخصی به جای رفتن به چریک

به دیوان می‌پرداخته است . این حدس درست است زیرا تا پنجاه سال

پیش...



III : توضیح ندادن واژه‌های دشوار :

* غزل ۲۰ :

یقین گشت که آن شاه در این عروس نماند است
که اسباب شکر ریز میبایست خدایا

(شاه) در این بیت ، با توجه به «شگردی» و «عروس» به معنی داماد است این کلمه در ادب فارسی مکرر به این معنی به کار رفته است (۱۰) مولانا مکرر در غزلیات این واژه را استعمال کرده است:

آن لعل کوچو بعل حریفت و با نشاط

وین شاه با عروس نه جفتست و نه جداست (۱۱)

این بیت هم از مولانا است :

زهره قرین شد با قمر ، طوطی قرین شد با شکر

هر شب عروسی دگر از شاه خوش سیمای ما (۱۲)

واژه دیگری که در کتاب گویده غزلیات شمس توضیح نشدم نوشیدن به معنی است که در این بیت آمده است :

* غزل ۴۷ :

بنوش لعنت و دشنام دشمنان پی دوست

که آن به لطف و تناها و آفرین کشدا

بنوش بمعنی بنوش است از مصدر نوشیدن (نوشیدن) بمعنی گوش کردن .

مولانا در مثنوی هم این واژه را به همین صورت - یعنی نوشیدن -

به کار گرفته :

من از آن روزن بدیدم حال تو

حال تو دیدم نوشم قال تو (۱۱ مکرر)

دردیوان کبیر ، بتکرار به جای نوشیدن ، نوشیدن آمده :

گوش آلوده ننوشد آن بانگ

هر سزائی به سزای آید (۱۲ مکرر)

و جای دیگر گفته است :

از تو بترم اگر نوشم

پوشیده نصیحت تو طرار (۱۳)

و این بیت از فردوسی است در داستان سیاوش :

چو دل بر نهی بر سرای کهن

کند ناز و زوت نوشد سخن (۱۴)

و ازین دست دشواری‌ها در گویده غزلیات شمس بسیار است که از برای کوتاهی گفتار فقط یکی دو مورد دیگر را نقل می‌کنم :

* غزل ۹۵ :

چو تو از باد بگلذشتی مقیم چشمه‌ای گشتی

حریف همدمی گشتی که آبی بر چگردارد

آب بر چگرداشتن در این بیت به معنی دارا بودن و غنی بودن و نیازمند نبودن (چه مادی و چه معنوی) است مولانا مکرر چندین جای ازین

تعبیر سود برده است :

همه را آب عشق بر چگر است

همه آینه در چگر میرند (۱۵)

با این بیت :

دیدست که گرنوش کند آب جهان را

بی حضرت تو آینه‌دار بد چگر بر (۱۶)

این بیت هم ازوست :

بشت آتی تو که پشتش از غم و محنت شکست

آب آتی که ندارد هیچ آبی بر چگر (۱۷)

این تعبیر خاص زبان مولانا نیست در گفتار سایر گویندگان نیز

آمده است به این بیت از سوزنی توجه کنید :

نوادتر اسیم درین شهر بدامن

آنکس دهدش کباب ندارد به چگری (۱۸)

انوری گفته :

دشمنت را آینه‌ای از خاکساری دو چگر

لاجرم بر آتش حسرت چگر دارد کباب (۱۹)

بطار گفته است :

زین بیش بوده آید چگر گوشه جهان

آنکون چه شد که آب ندارد در چگر (۲۰)

هم او در منطق الطیر گفته است :

چون ندارم هیچ آبی بر چگر

بی چگر نایم ده خونم مخور (۲۱)

یا این بیت :

گرچه هیچ آبی نبودش بر چگر

کمان الدین اسماعیل گفته است :

کمان الدین اسماعیل گفته است :

بر چگر آب ندارد آنک

تا به زانوش به خاک اندر پای (۲۲)

ص ۲۸۸

* غزل ۱۸۲ :

در کف عشق است مهار همه

اشتر مستیم درین زیر بار

مؤلف درباره این بیت توضیحی نداده است و گفته که فرض «از

«اشتر مستیم درین زیر بار» چیست ؟

مولانا بارها در دیوان کبیر اشاره به این مضمون دارد :

شراب عشق بنوشیم و باد عشق کشیم

چنانکه اشتر سر مست در میان قطار (۲۴)

با توجه به بیت اخیر معنی بیت روشن می‌شود منظور اینست که اشتر مست از خود بی‌خود است و بهمین جهت متوجه سنگینی بار

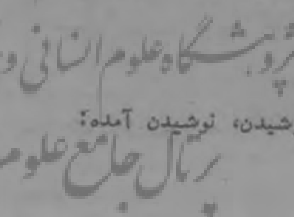
نمی‌شود با وجود این بهتر است به این بیت بوستان هم توجه کنید :

ملاحت کشانند مستان یار

سبکتر برد اشتر مست بار (۲۵)

یا این بیت :

بار افزون تر کشد چون مست باشد اشتری



جز بدین مستی کجا یارم کشیدن بار قم (۲۶)
 واما غرض من از طرح این مشکلات و شرح و توضیح آنها این بود که
 معنی باره‌ای از ابیات دشوار برای جوانان و دانشجویان روشن گردد.
 وسخت اسباب حیرت است که مولف از این بیتها و ابیاتی نظیر
 آنها گذشته و به توضیح ابیاتی ازین دست پرداخته است:

*** غزل ۱۲ :**

برمرکب عشق تو دل می‌راند و این مرکبش
 در هر قدم می‌بگردد از سوی جان فرسنگها
 حاشیه کتاب در توضیح این بیت نوشته است:
 می‌بگردد، می‌گردد میان می‌وفعل «به» فاصله شده است .
 * یا در این غزل ۲۶۷ :

گریهش است خرد و جگرش را خون کن
 درنه بارهست دلم باره کن از ساطورم (۲۷)

شفیعی نوشته است : ساطور : ابزاری که قصابان گوشت و استخوان
 را بدان خرد کنند .

سوا این بود که مولف دشواری های کتاب را توضیح و شرح
 می‌کردند نه کلمه ساطور یا ناانبار (۲۸)

IV : توضیح‌های نادرست درباره ابیات

*** غزل ۱ :**

ای دستخیز ناگهان وی رحمت بی‌منتها
 ای آتشی افروخته در پیشه اندیشه
 تا می‌رسد به این بیت که می‌گوید :
 در سینه ها برخاسته اندیشه و آراسته
 هم خویش حاجت خواسته هم خویشان کرده و او

درباره این بیت شفییعی نوشته است: تو خود احساس حاجت را در
 دلها برمی‌انگیزی و آن سوی دیگر خود حاجت رومی‌کنی
 این توضیح درست نیست اگر کلمه «خواست» در مصراع دوم
 «خاسته» می‌بود معنی مولف شبیه نداشت ولی ضبط من این گونه نیست
 بنابراین نمی‌توانیم بگوئیم :
 «تو خود احساس حاجت را در دلها برمی‌انگیزی» بهتر است گفته
 شود :

«تو از ما طلب حاجت می‌کنی یعنی خواستن حاجتی نیاز مسا
 می‌خواهی و خود آن را رومی‌کنی و یادآور این آیه است : قال ربکم ادعونی
 استجب لکم (۶۰-۶۱)

*** غزل ۶ :**

هرکان می‌احمر خورد پابرک گردد بر خود
 از دل فراخیها برد دلتنگ ما دلتنگ ما
 گریغ خواهی تو ز خود از بدربرسازی سپر
 گر قیصری اندرگردد از زنگ ما از زنگ ما
 حرف بر سر بیت دوم است مولف نوشته است: اگر خواهی که
 خورشید تیغ تو باشد باید ماه را سپر خود کنی و اگر پادشاه روم هستی
 (رمز زیبایی و روشنی) باید از زنگ (رمز تاریکی) مادرگداری.
 به گمان بنده قسمت اول این معنی درست نیست و باید چنین
 گفت :

اگر از خورشید برای خود شمشیری درست کنی و اگر ماه را سپر
 خود سازی ... یعنی باید قسمت دوم مصراع اول را عطف کنیم به
 جزء اول همین مصراع.

بنابراین کلمه «خواهی» و «باید» در معنی مولف کتاب گزیده زائد
 است و نادرست .

*** غزل ۲۰۰ :**

بازار وجود بی‌عقیقتش
 موباش خراب سنگ بوسنگ

توضیح شفییعی گدکنی چنین است:

«گو تمام بازار وجود ویرانه باشد و سنگ روی سنگ افتاده»

این توضیح درست نیست ، چنین باید گفت :
 گو تمام بازار هستی سنگ به سنگ خراب و ویران باشد .

V : توضیح‌های نادرست و ناقص درباره واژه‌ها

*** غزل ۲ :**

آن کو تو باشی بال او ای رفعت و اجلال او

آن کو چنین شد حال او بر روی دارد خالها

مولف گزیده غزلیات نوشته است : ای رفعت و اجلال «ای»
 برای تفخیم بنده باید اضافه کنم که «ای» برای تفخیم نیست بلکه
 «ای» هنگامی که در شعری مثل شعر بالا باشد به اعتبار واژه‌های
 قبل و بعد آن به این معنی را پیدا می‌کند چنانکه رفعت و اجلال در این بیت
 سبب شده که این معنی مستفاد شود .
 به این بیت توجه کنید :

ای خشک درختی که در آن باغ نرسیده است

وی خوار عزیزی که در این ظل شجر نیست (۲۹)

آیا در این بیت می‌شود گفت «ای» برای تفخیم آمده است ؟

ای شاد آن زمان که رآید وصال تو

تا ما ز گنج وصل تو بدهیم وام عید (۳۰)

*** غزل ۱۳ :**

این از عنایتها شعر کو گوی عشق آمد ضرر

عشق مجازی را گذر بر عشق حق است انتها

غازی به دست پور خود شمشیر چوبین می‌دهد

تا او در آن استا شود شمشیر گیرد در غزا

شفییعی در توضیح واژه «غازی» نوشته است : «غازی: بندباز،
 جنگ کننده در راه دین»

واژه «غازی» در ادب فارسی به هر دو معنی «بندباز» و «جنگجو»
 آمده است به این شواهد توجه کنید که غازی به معنی «بندباز» است
 ناصر خسرو گفته :

بازی است زمانه بس رباننده

یا بازی زمانه چون کنی بازی

بازی رستی نه معتقد باشد

بس بگسلد این رست ایغازی (۳۱)

و این بیت از سعدی است در بوستان :

چو غازی به خود بر نیندند پای

که محکم رود پای چوبین ز جای (۳۲)

مولانا هم «کلمه غازی» را به معنی «بندباز» به کار برده :

چش جان کی کند صورت گرمابه‌ای

صفحش کنی کی کند اسب گدا غازی ؟ (۳)

ولی در این بیت ، که در گزیده غزلیات شمس ، آمده است :

غازی به دست پور خود شمشیر چوبین می‌دهد،

تا او در آن استا شود شمشیر گیرد در غزا

بی‌شک به معنی «بند باز» درست نیست و فقط می‌توان آن را

جنگجو یا «جنگ کننده در راه دین» معنی کرد .

بد نیست یادآور شود که گفته مولانا متاثر است از این دوبیت

سنائی در حدیقه :

غازیان طفل خویش را پیوست

تیغ چوبین از آن دهند به دست

تا چو آن طفل هودکار شود

تیغ چوبینش ذوالفقار شود (۳۴)

ملاحظه می‌کنید که «غازی» در این بیت هم به معنی «بندباز»

نیست و شاید تعبیر شمشیر چوبین سبب شده است که شفییعی غازی را به

معنی «بند باز» هم بداند .

*** غزل ۱۸ :**

مرد سخن را چه خبر از خمشی همچو شکر

خشک چه دانند چه بود تو لالای لالا

۴۰



مولف غزلیات نوشته است: «ترللا» ظاهر به معنی بسیارتر .
جای دیگر این لغت را ندیده‌ام».

غرض مولف برای من روشن نیست و چطور می‌توان از «ترللا» معنی
بسیارتر را فهمید ؟

در دیوان شمس مکرر از این نوع اسم صوتها به کار رفته و شاید
غرض مولانا از «ترللا» فقط «تر» است در مقابل خشک، جایی دیگر
گفته :

سوسن به‌منجه گوید برچه چه خفته‌ای

شمصت و شاهدست و شرابست و ترللا (۳۵)

آیا ترللا در این بیت می‌تواند معنی «بسیارتر» داشته باشد؟ و آیا
می‌توان آن را به معنی «تر» دانست ؟

به این مثال توجه کنید:

طرب جهانی عجب قرانی

تو سماع جان را ترلایلی

بزنی زبالتر لایلا

تونه‌یک بلای تو دوصد بلایی (۳۶)

با توجه به این شواهد علل در بیت زیر به چه معنی توافقی بود ؟
زسوز شوق دل من همی زند عللا

که یوک در رسدش از جناب وصل صلا (۳۷)

شغیمی در توضیح ترللا نوشته است : «جای دیگر این لغت را ندیده‌ام»
نگارنده گمان نمی‌کند که ترللا لغتی باشد که بشود آن را در

فرهنگی با ماخذی پیدا کرد همانطور که علاقتش و تشن (۲۸) مگر
در یکی از کتاب های لغت بتوان این «اسم صوت» را یافت نه «لغت» را.

واز همین دست است اشتباهی که در غزل ۶ (منسوب) کرده است:

* غزل ۶ (منسوب)

من کز کوئی دیوانه‌ام صد شهر ویران کرده‌ام

بر قصر قیصر فی کمن بر تاج خاقان قوزنم

شغیمی دن مورد واژه «قو» نوشته است:

« قو» بیخ درختی که بر ملایم باشد و آتش چخماق در آن زود بگیرد،
آتش گیره . در بیت قو (بهضم قاف) خوانده می‌شود و شاید معنی مراد
شاعر از «قوزدن» آتش زدن باشد».

گمان نمی‌رود که این معنی، که شغیمی بدست داده است، درست
باشد تصور بنده اینست که «قی و قو» در ترکیب های «قی کردن» و

« قو زدن» اسم صوت است و لاغیر. اگر معنی شغیمی را بپذیریم معنی
«قی کردن» سخت ناخوشایند و نامناسب خواهد بود مگر اینکه مولف

گزیده غزلیات شمس پیشنهاد دیگری برای این تعبیر داشته باشد.
* غزل ۴۱ :

چمنی که تا قیامت گل او بیار بادا

صنعی که بر جمالش دوجهان نثار بادا

شغیمی در حاشیه نوشته است: بیار، باردار، بیار، بیار (فرهنگ لغات)
به گمان من معنی باردار بابیت مولانا مناسبت ندارد «بار» در

شعر مولانا - بیت بالا - فقط معنی شاخه دارد و بی - این واژه به این معنی
در شعر شاعران دیگر فراوان به کار گرفته شده، به این بیت از انوری توجه

کنید:
گرچه گل بر بار چون بشکفت خود تازه بود

تازگیش آخر صبا می‌بخشد و تری سحاب (۳۹)
امیرالدین اخسیکتی گفته است :

وای، کان غنچه نوبار فرو بخت ژبار

آه کان خسرو نعهد در افتاد زگاه (۴۰)

این بیت از فرخی سیستانی است:

بگلاند سر شیر از تن شیر

هم بدانسان که کسی میوه زیار (۴۱)

گمان می‌کنم باشواهدی که نقل شد جای هیچ‌گونه شکی باقی‌نماند که
«بار» در شعر مولانا به معنی شاخه است ولی از دیر باز گفته‌اند که کار

از محکم کاری عیب نمی‌کند به این شواهد توجه کنید ، فرخی گفت:
ای از در دیدار پدید آی و پدید آر

آن روی کزو رنگ رباید گل بر بار (۴۲)

یعنی گل که تر و تازه است به چه اعتبار، به علت اینکه بر روی شاخه
است.

با این مثال از همان شاعر:

یکی گوید که آن سرویست بر کوه

دگر گوید گل تازه است بر بار (۴۳)

آمدی در گرشاسب نامه گفته است:

شدی باز و تا گل ندیدی به بار

نکشی باز و دوخت آشکار (۴۴)

بر بر باره نیست اگر اضافه کنیم که کلمه «بر» هم به معنی «بار»
(= شاخه) بتکرار در متون کهن به کار رفته است. و این خود دلیلی تواند
بود بر کار برد این واژه به معنی شاخه در شعر مولانا . برای نمونه به این

ابیات از فرخی توجه فرمائید:
هسی تا به خوار و عشوق ماند
گل تازه باز ناگرد از یو (۴۴)

با این بیت :

یکی چون بنفشه فرو کرده برگل

یکی چون گل نافر و کرده از یو (۴۴)

این بیت هم ازوست :

همی تا به بوم اندرون نیک بابی

گل تازه را باز نا کرده از یو (۴۴)

در زبان فارسی ازین و بار با ازین و بر کردن یا از بیخ و بار و از بیخ
و بر مکرر استعمال داشته است.

* غزل ۵۶

بیستی چشم یعنی وقت خوابست

نه خواب است آن ، حریفان را جوابست

بسی سرهار بوده چشم ساقی

به شمشیری که آن یک قطره آبست

مولف درباره مصراع اخیر نوشته است: «کتابه از ترمی شمشیر است
عنصری گوید :

چیست آن آبی چو آتش و آهن چون پرنیان

بی‌دوان تن بیکری پاکیزه چون بی‌تن روان

گر بجنبتیش آب است از بلر زانی درفش

وربند ازیش تیر است از بد بازی گمان

این تعبیر در زبان فارسی مکرر به کار رفته است ولی از هیچ يك از شواهد نر می شمشیر - چنانکه شفیعی نوشته است - بر نمی آید برای نمونه بعد از چند شاهد می پردازم این مثال از ترجمه تاریخ طبری است:

« و دیگر زره بهرام چوبین بود و دیگر آن سیاوخش و نه شمشیر هر یکی چون قطره آب » (۴۵)
در سیاست نامه چنین آمده است:

« سیاقی استاد بیامد با شمشیری چون قطره ای آب و بر سراد بایستاد » (۴۶)
این مثال از اسکندرنامه است:

« و شمشیری چون قطره آب به دست باز گرفته بود » (۴۷)
این شاهد هم از اسکندرنامه است:

« و اسکندر شمشیری چون قطره آب پیش نهاده بود... » (۴۷)
همانطور که ملاحظه می نمائید در هیچ يك از شواهد معنی نر می برای شمشیر مورد نظر نیست از این گذشته شعر مولانا خود گویای معنی دیگری است می گوید:

بسی برها ریوده چشم ساقی
به شمشیری که آن يك قطره آبست
بتحقیق می توان گفت که در بیت مولانا ، با توجه به «چشم ساقی» ، شفافیت و درخشندگی و آبداری شمشیر مورد نظر است و این معنی کم و بیش از شواهد دیگر هم مستفاد می گردد.

این تعبیر منحصر به کتابهای مذکور نیست در بیشتر متون فارسی آمده است و از همه آنها معنی های دیگری از قبیل تلوی و برندگی و سختی و شفافیت بر می آید . (۴۸)
* غزل ۸۰ :

گر جان عاشق دم زندانش درین عالم زند
و این عالم بی اصل و چون ذره ها بر هم زند
که آبر آتش برد که آب آتش را خورد
که موج دریای عدم بر اشهب و ادهم زند
اشهب و ادهم دو کلمه ای است که در باره آن باید توضیح بیشتری داده می شد شفیعی نوشته است ، « اشهب » : شبید یا خالهای سیاه (یعنی اسب سپید با...) ادهم : سیاه ، اسب سیاه .

این توضیح برای این بیت کافی نیست غرض مولانا از « اشهب و ادهم » شب و روز است و بر روی هم نظر به روزگار و زمانه دارد ، به این ابیات توجه کنید ، اسدی در مرگ شاسب نامه گفته است :

چو در یاست این گنبد نیلگون
زمین چون جزیره میان اندرون
شب و روز بروی چو دو موج باد
یکی موج آرد زود و دیگر چو قار
چو بر روی میدان پیروزه و نك
دو جنگی سواد این نردم آن ز نك
یکی از برخنك زردین چنناغ
یکی بر نوندی سیه تر ز زاغ
دو گونست از اسپانسان گرد خشك
یکی همچو کافور و دیگر چو مشك (۴۹)

هم او جای دیگر گفته است :

کدامست گفت این دو اسپان تونند
همه ساله نازان سیاه و سمنه
بدو گفست روئ و شبند این دو راست
سوارانش ماییم و ره عمر ماست (۵۰)
انوری گفته است :

جرم خورشید چو از حوت در آید به حمل
اشهب روز کند ادهم ادهم شب را ارجل (۱۵)
ابیرالدین اخسیکتی گفته :
دفتر من چون به مدحش ابلق است
کم نماید اشهب و ادهم مرا (۵۲)

این بیت از سلمان ساوجی است :
ز رده مهر کند قلّه که را ابلق
« اشهب » روز کند ادهم شب را ارجل » (۵۳)
سنائی گفته است :

خواهی که سنائی راسر مست بدست آری
خاشاک بر اشهب زن نازانه بر ادهم زن (۵۴)
و این بیت از مولانا ، روشنگر دو واژه اشهب و ادهم است :

تو روز و شب دو مرقب دان یکی اشهب یکی ادهم
بر اشهب بر نمی شینم ، سر ادهم نمی دارم (۵۵)
با توجه به شواهدی که نقل شد واضح است که توضیح شفیعی در مورد اشهب و ادهم ناقص بوده است به این بیت حدیقه هم توجه فرمائید :

مرترا گریه سوی خانه برد
اشهب و ادهم زمانه برد (۵۶)
* غزل ۱۶۵ :

شبی که ماه نباشد ستارگان چه ژنند؟
چو مرغ را نبود سر ، دو پر چه سود کند
شفیعی کدکنی در توضیح کلمه « ژنند » نوشته است :

« چه ژنند ؟ چه برابری کنند جای دیگری گوید :
به پیش توجه زند جان و جان کدام بود
که جان تویی و دگر جمله نقش و نام بود »
مکانده گمان می کند که مصدر « ژندن » در این دوبیت : شبی که ماه نباشد... و بیت شاهد ، به معنی داعیه داشتن ، ادعا کردن ، اظهار وجود کردن و خود نمودن است و بهیچ وجه نمی توان پذیرفت که « ژندن » به معنی برابری کردن باشد - مولانا مکرر این کلمه را به معنی ادعا و اظهار وجود کردن به کار برده است :

آنکه ژند هر دمی راه دوصد قافله
من چه ژند پیش او ، او بچه آرد مرا ؟ (۵۷)
هر او جای دیگر گفته است :

یادش یاد بهاری چه ژند ؟
و ژندت سرو و شجر را چه خبر ؟ « ۵۸ »
این بیت هم از مولانا است :

آنجا که عنایت با خشید ولایتها
آنجا چه ژند کوشش ، آنجا چه بود دانش (۵۹)
انیرالدین اخسیکتی گفته :

که بو طاه که یاری تواز کوه بر آید
چه زند سرو که باقد تو بالا نماید (۶۰)
این بیت سعدی آن چنان مشهور است که ذکرش چندان لازم به نظر نمی آید .

گرچه شاطر بود خروس به چنك
چه زند پیش باز روئین چنك (۶۱)
* غزل ۱۷۹ :

هرگون غرایبی را هر بوالعجایی را
هر غیب و غایبی را دانی و چیز دیگر
بوالعجایب را مولف « بسیار پر مکر و حیل » معنی کرده است و این معنی در اینجا درست نمی نماید بهتر است « بوالعجایب » را شکفت آور و عجیب بدانیم .

و در همین غزل بیتی دیگر است به این صورت :
زان عشق همچو افیون لیلی گنی و مجنون
ای از سنات گردون سانی و چیز دیگر
در حاشیه کتاب نوشته است : سنات : (جسانی) ، درخشان
گمان می کنم اگر کلمه را « سنا » (به فتح اول) بخوانیم « ت » را ضمیر بدانیم بهتر است و به عبارت دیگر درست این است که « سنا » بخوانیم نه « سنات »
جای دیگر گفته است :





میخواست سینه‌اش که سنائی دهد به چرخ
سینای سینه‌اش بشکستید در سما (۶۲)

*** غزل ۲۰۵**

ای که میان جان من تلقین شعرم می‌کنی
گوشن زخم خاموش کنم ترسم که فرمان بشکنم
شغیعی تن زدن رادر این بیت چنین توضیح داده است:
استتکاف کردن ، انجام‌ندادن کار، سر باز زدن

و این هر سه معنی بهیچوجه با بیت سازگاری ندارد تن زدن در اینجا
به معنی خاموش شدن و خاموش بودن است . و مولانا بعد «تن زدن» را
آورده است که با تخلص او «خاموش» مناسبت و سازواری داشته باشد.

«تن زدن» در ادب فارسی به معنی «خاموش شدن» فراوان است
برای نمونه به ذکر چند مثال بسنده می‌کنم، عطار گفته:

چه گویم و چه کنم تن زدم سبت خوش یاد
که کرده‌ای همه عمرت بهرزه روز گذار «۶۳»
عطار جای دیگر گفته است:

تن بزوم چند گویی ای عطار
هر کسی مرد این بیابان نیست (۶۴)
این مثال از اسکندر نامه است :

«درودگر آفتابه‌ای برآب بر سر آتش نهاد تا عظیم بر جوشید و
شیر در آن صندوق تن می‌زد تا آدمی چه کند (۶۵)»
وسیف فرغانی گفته :

ای مدعی که کردی فرهاد را ملامت
باری ببین و تن زدن شیرین خوش لقارا (۶۶)

گمان می‌کند این چند شاهد از متون دیگر ، برای روشن کردن
معنی تن زدن کافی است حال به چند مثال از مولانا توجه کنید:

بریند لب و تن زن ، چون غنچه و چون ایوسن
روصبر کن از گفتن ، چون صبر کلید آمد (۶۷)

با این مثال :

غیرت لب یگزید و به دلم گفت خاموش
دل من تن زود و بنشست و بیفکند لولا (۶۸)
این مثال هم از دیوان کبیر است :

هزار نعره ز بالای آسمان آمد
تو تن زنی و نجویی که این فغان ز کجا : (۶۹)

اگر بخواهم به ذکر شواهد دیگر بپردازم این گفتار مفصل خواهد
شد از همین روی به ذکر نام کتاب و صفحه آن بس می‌کنم (۷۰)
مولانا تن زدن رادر مشوی هم به همین معنی - خاموش شدن - به
کار برده است:

چونکه ز اغان خیمه بریهم زدنند .
پلبلان پنهان شدند و تن زدنند (۷۱)
یا این بیت :

ای زبان که جمله را ناصح بدی
نوبت تو گشت از چه تن زدی (۷۱)

*** غزل ۲۴۳ :**

علائق زن جو بوبکر ربابی
که تا من جان شوم و تن برآیم

مولف گزیده شمس - شغیعی کدکنی - درباره این بیت نوشته است:
«تن زدن: استتکاف ، سر باز زدن از چیزی ، در اینجا ممکن است تن
زدن به معنی نواختن موسیقی و «تن تن» بر آوردن باشد .»

در غزل ۲۰۵ درباره «تن زدن» و معنی آن بطور اختصار سخنی
گفته آمد که تکرار آن رادر اینجا لازم نمی‌داند. اما درباره قسمت دوم
گفتار شغیعی که نوشته: در اینجا ممکن است تن زدن به معنی نواختن
موسیقی و «تن تن» بر آوردن باشد .»

این اشتباه سخت عجیب و شگفت آور است تن زدن در اینجا چه
معنی سکوت کردن و خاموش شدن است و دلیلی ندارد که این معنی -
معنی شغیعی را - برای آن بپذیریم مولانا جای دیگری گفته است:

تو چو بوبکر ربابی به ستیزه تن زدیستی
من خسته از ستیزت به تغییر چون ربابم

توفه آن شکر جوابی که جواب من نیابی
مگر احقم گرفتی که سکوت شد جوابم (۷۲)

مولانا می‌گوید: تو مانند بوبکر ربابی خاموش شده‌ای و من خسته
علی‌رغم تو چون رباب در نفیرم. تو آن شکر جوابی هستی که می‌توانی
جواب مرا بدهی مگر تو مرا نادان گمان برده‌ای که پاسخ مرا نمی‌دهی
و در مقابل من سکوت می‌کنی.

بنابر این شاهد و شواهد دیگری که در دست است چه ضرورت دارد
که تن زدن را تن زدن و تن تن بر آوردن بدانیم سنائی گفته است:

این چه بود ای جان که ناگاه آتش اندر من زدی
دل ببردی و چو بوبکر ربابی تن زدی (۷۳)
و در مشوی گفته است :

شاه از آن اسرار واقف آمده
همچو بوبکر ربابی تن زده (۷۲ مکرر)

جای دیگر گفته:

همچو بوبکر ربابی تن زدم
دست چون داود در آهن زدم (۷۲ مکرر)

*** غزل ۲۶۴**

تو زمن ملول گشتی که من از تو ناشتابم
صنما چه می‌شتابی که بکشتی از شتابم

شغیعی در حاشیه درباره ناشتاب نوشته است :

«ناشتاب: ناشتا ، مجازاً گرسنه و حریص»

این توضیح سخت شگفت آور است بنده تعجب می‌کنم که مولف
چطور و چگونه در اینجا دو کلمه «ناشتاب» و «ناشتا» را یکی دانسته
است ؟

درست است که «ناشتاب» را کتاب‌های لغت به این معنی آورده‌اند
ولی این معنی با شاهد ما متناسب نیست.

مولانا می‌خواهد بگوید :

«تو از من آزرده گشته‌ای به سبب اینکه من شتابی به دیدن تو ندارم» یا:
«تو از من آزرده گشته‌ای و می‌گویی که من شتابی به تو ندارم» ناشتاب
بودن از: یعنی بی‌میل و رغبت بودن به کسی ، بی‌توجه بودن نسبت به
کسی و معنی هائی قریب به این معنی .

*** غزل ۲۶۵ :**

دهلی بدین عظیمی به تکلم در نکتجد

قرو نوره بگوید که «من اندرین غبارم»
به سرمناره اشتر رود و فغان برآرد
که نهان شدم من اینجا مکنید آشکارم
شغیعی درباره بیت اول چنین نوشته است :

«دهلی باطل زیر گلیم : کنایه از بانگی که به گوش کسی نرسد و پوشیده ماندن راز » این توضیح درست نمی‌نماید مولانا می‌خواهد بگوید این راز را از بسیاری وضوح نمی‌توان مخفی کرد همانطور که در مصراع دوم و بیت بعد می‌گوید نوره رانمی‌توان پوشاند و ... برای شواهد این تعبیر و ترکیب بتکرید لغتنامه دهخدا را یا امثال و حکم او را.

*** غزل ۳۵۵**

عقلی که نمی‌گنجد در هفت فلک قرش
ای عشق چرا رفت او در دام و جوال تو

شغیعی عبارت فعلی «در جوال رفتن» را «درگیر شدن» معنی کرده است و این معنی، با توجه به شواهدی که برای این عبارت فعلی داریم، نمی‌تواند درست باشد.

این ترکیب در دیوان شمس بتکرار به کار رفته و کسانی که مختصر آشنای یا این کتاب دارند این تعبیر را می‌شناسند به این شواهد توجه کنید :

زگولی در جوال نفس رفتی

وگر نی ترک این خرمی توان کرد (۷۴)
یا این بیت :

خان تا نوری تو در جوالش

رختشی بطلب که تاجه دارد ؟ (۷۵)

در جوال رفتن به معنی فریب خوردن و گول خوردن است و در شواهدی که برای این عبارت نقل کردیم و می‌کنیم این معنی بسیار واضح آشکار است .

سنائی در حدیقه گفته است :

بیش ازین بهر خواجه و مزدور
نتوان رفت در جوال قرون (۷۶)
این شاهد از سمک عیار است :

«بیزاد در جوال او رفته بود که زنی با جمال است واد رادکنار
می‌باید گرفت « ۷۷ » و ازین نوع بسیارست در جوال کردن، در جوال شدن، فرو جوال کردن ، به جوال فرو کردن (۷۸)

*** غزل ۴۰۳**

که به مثال ساقیان عقل ز مغز می‌بری
که به مثال مطربان نغمه ساز می‌کنی

مولف گزیده غزلیات شمس در حاشیه کتاب درباره این واژه و نغمه چنین گفته است :

«استاد فروزان فر نوشته است : آواز یا آهنگی از موسیقی، این کلمه را در جایی نیافتم می‌کن است اسم صوت یا مبدل «نغمه» باشد که بازگرداندن غولک است صوت خود را »

نگارنده این یادداشت اضافه می‌کند این واژه در دیوان شمس باز هم به کار رفته :

مطرب خوش نوای من عشق نواز همچنین
نغمه دگر بزن برون تازه برگزین (۷۹)

این واژه ، در کتاب جواهر الاسمار چندین جای به کار رفته، شواهد ما از این کتاب نشان می‌دهد که معنی آواز یا آهنگی از موسیقی، که مرحوم فروزان فر برای واژه نغمه نوشته‌اند کاملاً درست است. اینک آن شواهد :

«زمره رامشگران همواره چون نغمه کوس دولت رای برآمد و نغمه ترکم سرایان مانند غنای ناقوس او گوش زهره فلک را می‌گشاد» (۸۰) این مثال هم از کتاب جواهر الاسمار است :

«چه آهوی صحرا به لحن آهونواز مقید می‌گردد و شتر عرب به

حلاه می‌رود و مرغ هوا به نغمه و دستان فرود می‌آید » (۸۱)
به این مثال توجه کنید :

پس آن مرغ چندان نغمه و دستان و زمزمه و الحان کند و برها
پرزیمین زند « (۸۲) ضبط این واژه در متن جواهر الاسمار نسخه خطی، «نغمه» و «نغمه» است که با «نغمه» در متن دیوان شمس کاملاً مناسبت دارد .

برخی لطف نیست که نکته‌های گزیده غزل شمس را با این بیت تمام کنم :

با همگان پلاس و کم با چو منی پلاس هم ؟
خاصیک نهان منم راز من نهان کنی ؟

(غزل ۴۰۳)

شغیعی نوشته است : ضرب المثل است، با همه پلاس با ما هم پلاس ؟
یعنی با همه می‌توانی اما با ما نه .

معنی این ضرب المثل اینست :
با همه بله با ما هم بله ؟

۱- کلیات شمس یا دیوان کبیر با تصحیحات و حواشی روان شاد
استاد فروزان فرج ۱ ص ۳۲

۲- دیوان کبیر ج ۱ ص ۲۴۶

۳- همان کتاب مجلد ۲ ص ۲

۴- همان کتاب مجلد ۷ ص ۱۰۲

۵- به این صفحات بتکرید برای شواهد بیشتر : ج ۱ : ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۹

۶- ج ۲ : ۶۲، ۲۲۶، ج ۳ : ۴۳

۷- دیوان ابوالدین اخسیکتی به تصحیح رکن الدین همایون فرخ ص ۵۵

۸- همان کتاب ص ۷۰

۹- دیوان انوری ، به تصحیح استاد مدرس رضوی ، ص ۶۱۷
۱۰- دیوان سوزنی سمرقندی ، به تصحیح دکتر شاه حسینی ،
چاپ اول ۱۳۴۸ ، ص ۹۶

۱۱- گزینش نامه به تصحیح آقای حبیب یغمائی ص ۲۳۵

۱۲- دیوان کبیر مجلد ۷ ص ۱۱۶ ترجمه و قصه‌های قرآن به
تصحیح دکتر یحیی مهدوی معارف بهاء ولد.

۱۳- همان کتاب ، ج ۱ ص ۲۶

۱۴- مکرر - مثنوی معلوی ، چاپ نیکسون ، فهرست علمی. ص ۲۲

۱۵- مکرر - دیوان کبیر ج ۲ ص ۱۶۷

۱۶- دیوان کبیر ج ۲ ص ۲۸۶

۱۷- شاهنامه ، چاپ مسکو، ج ۳ ص ۱۶۵ ضبط این بیت در چاپ
مسکو به این صورت است : جودل برنوی بر سرای کهن - گندناز وز تو
ببوشد سخن

۱۸- دیوان کبیر ج ۲ ص ۲۴۶

۱۹- همان کتاب ج ۲ ص ۲۷۸

۲۰- نیز همان کتاب ص ۲۹۵ و در همین مجلد ص ۹۰ و ۱۷۵ هم

۲۱- دیوان سوزنی ، به تصحیح دکتر شاه حسینی، ص ۳۳

۲۲- دیوان انوری ، ج ۱ ص ۲۴

۲۳- دیوان عطار ، به اهتمام و تصحیح دکتر تقی تفضلی ، بنگاه
ترجمه و نشر کتاب، ص ۷۷۳

۲۴- منطق الطیر، به تصحیح دکتر صادق گوهرین ، ص ۹۸

۲۵- همان کتاب ، ص ۲۱۶

۲۶- دیوان کمال الدین اسماعیل به تصحیح دکتر بحر العلوم،
۲۷- دیوان کبیر ج ۳ ص ۲۴

۲۸- بوستان ، به تصحیح رستم علی‌یف، ص ۱۰۴

۲۹- لغت نامه دهخدا ، ذیل «باز»

۳۰- گمان می‌کنم کمتر کسی باشد که واژه ساطور را شناسد
و نداند که با آن تنها استخوان را می‌شکنند و ساطور وسیله‌ای نیست که
«گوشت را بدان خرد کند»



- ۶۵ - اسکندرنامه ، به تصحیح ایرج افشار ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ص ۲۷۲
- ۶۶ - دیوان سیف فرغانی ، از انتشارات دانشگاه ج ۲ ص ۳۳۰
- ۶۷ - دیوان کبیر ، ج ۲ ص ۵۶
- ۶۸ - همان کتاب ، ج ۱ ص ۱۰۸
- ۶۹ - دیوان کبیر ، ج ۱ ص ۱۲۴
- ۷۰ - دیوان فرخی ، به تصحیح دکتر دبیرستانی ، ص ۲۸۰
- دیوان انوری ، به تصحیح استاد مدرس رضوی ، ص ۳۲ - ۱۷۹ - ۶۱۹ - ۷۸۲ - ۱۰۲۰
- دیوان ابوالدین اخیسکتی ، به تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ ، ص ۴۰۶
- دیوان ابن بعین ، به تصحیح ، یاسنایی راد ص ۳۹۲
- دیوان سنائی به تصحیح استاد مدرس رضوی ، ص ۱۱۲۷
- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق ، به تصحیح مرحوم حسن وحید دستکری ص ۱۵۷
- دیوان قطار ، به اهتمام دکتر تقی تفضلی ، ص ۶۶ - ۱۴۸ - ۸۰۶ - حدیقه الحقیقه سنائی غزنوی ، به تصحیح استاد مدرس رضوی ، ص ۴۷۸ - ۴۹۰ - ۷۳۶
- منطق الطیر ، به تصحیح دکتر سید صادق گوهرین ، ص ۵۲ - ۵۹ - ۶۶ - ۷۲ - ۱۱۱ - ۲۳۴
- الهی‌نامه ، به تصحیح فواد روحانی ، بیت ۸۷۷ - ۲۳۸۲ - ۲۹۱۸
- ۷۱ - مثنوی ، چاپ انست نیکلسون به ترتیب : ۷۲ - گزیده غزلیات شمس ، غزل ۲۶۴ (این شاهد از کتاب گزیده نقل شد)
- ۷۳ - دیوان سنائی ، ص ۶۲۷
- ۷۴ - دیوان کبیر ، ج ۲ ص ۷۲
- ۷۵ - همان کتاب ج ۲ ص ۹۲
- ۷۶ - حدیقه سنائی ، ص ۳۶۵
- ۷۷ - سمک عیار ، ج ۱ ص ۲۳۳
- ۷۸ - دیوان فرخی ، ص ۳۹۷
- دیوان قوامی دازی ، ص ۱۰۴ - ۱۶۳
- دیوان سنائی ، ص ۳۵۳ - ۷۷۹ - ۸۶۵ - ۹۹۰ - ۱۰۰۰
- دیوان کمال‌الدین اسماعیل ، ص ۴۲۵ ، ۴۵۰ ، ۴۵۶
- حدیقه سنائی : ۷۰ - ۲۵۲
- کیمیای سعادت : ۴۸۸
- دیوان امیر معزی ، چاپ مرحوم اقبال ، ص ۴۴۶
- سندباد نامه ، به تصحیح مرحوم آتش ، ص ۱۱۱ - ۱۴۲ - ۲۲۳
- مرزبان نامه ، به تصحیح مرحوم قزوینی : ۲۵ ، ۳۰
- تاریخ بیبقی ، ص ۶۷۷
- ۷۹ - دیوان کبیر ج ۲ ص ۱۳۱
- ۸۰ - طوطی نامه ، جواهرالاسماء به اهتمام شمس‌الدین آل‌احمد ، بنیاد فرهنگ ایران ، ص ۱۴۰
- ۸۱ - همان کتاب ، ص ۱۶۹
- ۸۲ - نیز همان کتاب ، ص ۱۷۵
- ۲۹ - دیوان کبیر ج ۱ ص ۲۰۰
- ۳۰ - همان کتاب ج ۲ ص ۱۸۸
- ۳۱ - دیوان ناصر خسرو ، به تصحیح استاد مینوی ، دکتر مهدی محقق ، چاپ دانشگاه ص ۳۹۷
- ۳۲ - بوستان به تصحیح رستم علی‌یفا ، ص ۱۱۰
- ۳۳ - دیوان کبیر ج ۶ ص ۲۴۰
- ۳۴ - حدیقه الحقیقه سنائی ، به تصحیح استاد مدرس رضوی ص ۴۶۲
- ۳۵ - دیوان کبیر ج ۷ ص ۱۰۰
- ۳۶ - دیوان کبیر ج ۷ ص ۴
- ۳۷ - همان کتاب ، ج ۱ ص ۱۴۴
- ۳۸ - همان متن : ج ۱ ص ۱۶۰ - ۱۷۴ - ۲۸۰ - ۲۰۰ - ج ۲ ص ۸۵ - ۱۱۰
- ج ۳ ص ۲۳ - ۲۰۳
- ج ۷ ص ۵۲ - ۱۲۶
- ۳۹ - دیوان انوری ، ج ۱ ص ۲۵
- ۴۰ - دیوان ابوالدین اخیسکتی ، ص ۲۸۵
- ۴۱ - دیوان فرخی سنائی ، ص ۱۴۰
- ۴۲ - همان کتاب به ترتیب ، ص ۱۱۹ - ۱۶۲
- ۴۳ - گرشاسب‌نامه ، ص ۲۰۷
- ۴۴ - دیوان فرخی به ترتیب ، ص ۸۵ - ۱۴۷ - ۵۵
- ۴۵ - ترجمه تاریخ طبری ، عکس بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۶
- ۴۶ - سیاست نامه (سیرالملوک) به تصحیح هیوبرت دارک ، چاپ دوم ، ص ۱۸۴
- ۴۷ - اسکندرنامه ، به تصحیح ایرج افشار ، به ترتیب ، ص ۷۵ - ۷۴ (نقل شد)
- ۴۸ - سمک عیار ج ۲ ص ۲۳۵
- دیوان کمال‌الدین اسماعیل ، ص ۲۴۴ - ۲۴۷
- داراب نامه بیغمی ص ۶۸ - ۹۵ و ...
- ۴۹ - گرشاسب نامه به تصحیح ، آقای حبیب تفسیری ، ص ۱۷۰
- ۵۰ - همان کتاب ، ص ۱۴۴
- ۵۱ - دیوان انوری ، ص ۲۹۴
- ۵۲ - دیوان ابوالدین اخیسکتی ، ص ۴۵۸
- ۵۳ - دیوان سلمان ساوجی ، ص ۵۵۴ «مصراع دوم را تضمین کرده است از شعر انوری»
- ۵۴ - دیوان سنائی ، چاپ استاد مدرس رضوی ، ص ۴۸۴
- ۵۵ - دیوان کبیر ، ج ۳ ص ۱۹۹
- ۵۶ - حدیقه الحقیقه سنائی ، ص ۴۷۳
- ۵۷ - دیوان کبیر ج ۱ ص ۱۲۹
- ۵۸ - دیوان کبیر ج ۳ ص ۱۹
- ۵۹ - نیز همان متن ج ۲ ص ۹۱ همچنین نگاه کنید به دیوان کبیر ج ۲ ص ۲۴۰ - ۲۴۵ - ۲۵۹
- ۶۰ - دیوان ابوالدین اخیسکتی ص ۳۴۵
- ۶۱ - گلستان سعدی به تصحیح مرحوم قریب ، ص ۱۵
- ۶۲ - دیوان کبیر ج ۱ ص ۱۲۵
- ۶۳ - دیوان قطار ، به اهتمام دکتر تقی تفضلی ص ۷۸۷
- ۶۴ - همان کتاب ص ۹۱